

درس‌های ماکیاولی درباره‌ی «سیاست» ناسازگاری، آشفتگی، ناپایداری

امروزه، در همه جا، «سیاست»، آن گونه که به راستی عمل می‌کند، در بحرانی ژرف فرو رفته است. از یک‌سو، تئوری‌های سنتی چپ یا راست چون ناسیونالیسم، لیبرالیسم، "سوسیالیسم" ... و شکل‌های سنتی تحزب، میراث سده‌های پیشین، با ذهنیتی تمامت‌خواه و دولت‌گرا و با برنامه‌ی تسخیر قدرت و مدیریت اقتدارگرای جامعه، از هر تغییر بنیادین اوضاع ناتوان شده‌اند و از سوی دیگر، جنبش‌های نوین اجتماعی و رهائی‌خواه نیز، از اکتشاف راه‌هایی جدید، ارائه‌ی طرحی نو و خود-سازماندهی مستقل و پایدار بازمانده‌اند. این‌ها، در گسست از شیوه‌های سنتی، منسوخ و ناکارای گذشته، یا به بیراهه‌های پوپولیستی، ناسیونالیستی و واپس‌گرا فرو می‌افتند (کم نیستند امروزه نمونه‌های این جنبش‌ها در جهان) و یا قادر به نوآفرینی شکل‌هایی استوار و رهائی‌خواهانه از سوژه، سوژکتیویته و سامان‌دهی نمی‌شوند.

این شب مبارزه برای رهایی^۱ تنها از وضعیت عینی تاریخی آشفتگی دوران ما برنمی‌خیزد بلکه، به گونه‌ای کلان، مولود اندیشه و عمل سیاسی کنونی در جوهر خود است، که با توجه به دگرگونی‌های بزرگ کنونی در پهنه‌ی جهانی و ملی باید بازبینی و نوسازی شوند و چه بسا از بنیاد منقلب گردند.

از این رو، هواداران سیاست رهایی، امروزه باید در هم‌کوشی و هم‌سوئی با هم، امر مهم نوزایش فکری و عملی را وظیفه‌ی نخستین و اساسی خود دانسته و در این راه گام‌هایی جدی بردارند. این نوسازی اما می‌تواند و باید برخی لحظه‌ها و گسست‌های مهم در تاریخ اندیشه و فلسفه‌ی سیاسی را مورد درنگ قرار داده و از درس‌های جهان‌شمول آن‌ها برای نقد سیاست امروز بیاموزد. یکی از این بُرش‌های نظری در تاریخ سیاسی، «زمان ماکیاولی» است که پرسمان ما را در این جستار می‌سازد.

نیکولو ماکیاولی را نخستین اندیش‌مند سیاست مدرن می‌شناسند. تا کنون دریافت‌هایی متفاوت و متضاد از افکار سیاسی او به دست داده‌اند. بسیاری او را نظریه‌پرداز «اخلاق‌ستیزی در سیاست» معرفی کرده‌اند و از نام او دشنامی سیاسی چون «ماکیاولیسم» و از این دست اختراع نموده‌اند. در این نوشتار، بر خلاف دریافت ناروا و عامیانه از افکار سیاسی ماکیاولی، ما او را چون اندیش‌مندی نوآور، هوادار جمهوری و آزادی‌خواه مورد توجه قرار می‌دهیم. در این جا ما با حرکت از یکی از آثار مشهور او به نام *گفتارها درباره‌ی دهه‌ی اول تیت لیو (Discorsi)*^۲، که در این نوشته به اجمال «گفتارها» می‌نامیم، و به‌ویژه با خوانش *پیش‌گفتار* و *فصل‌های اول و دوم* این اثر، به بررسی جنبه‌هایی از نظریه‌ی سیاسی دبیر فلورانس و درس‌های آن برای امروز می‌پردازیم.

ماکیاولی متفکر ناپایداری سیاست، نیروی بیشماران، آزادی در جمهوری، ناسازگاری، شوریدگی و تضاد سلطه‌گری - سلطه‌ناپذیری در جامعه‌ی بشری است. او در نیمه‌ی هزاره‌ی دوم میلادی (۱۴۶۹-۱۵۲۷) در راهی دشوار، اگر نه غیر ممکن، گام برداشت: پی‌ریزی طرحی نو با ابداع اندیشه و عملی سیاسی به گونه‌ای دیگر در گسست از سیاست واقعاً موجود زمانه‌ی خود. سیاستی متمایز از الاهیات (تئولوژی)، اخلاق‌باوری و فلسفه‌ی آشتی و یگانگی. ماکیاولی در پی بنیاد نهادن بینشی جدید از «سیاست» بر اساس رخداد و با توجه به

اجتناب‌ناپذیری اختلاف و تعارض در جامعه بود. او نگاه یک‌خطی از تاریخ را رد می‌کرد و ایده‌ی ناپایداری، آسیب‌پذیری و فناپذیری پدیدارها و شکل‌های سیاسی و اجتماعی را در میان می‌گذارد. این همه را او در پرتو سه اصل جمهوریت (چیز عمومی، Res publica)، آزادی و ناسازگاری توضیح می‌داد.

اندیشه‌ی گسست ماکیاولی با ویژگی‌هایش در چه خود را نمایان کرد؟

اندیشه‌ای سیاسی که، چون کریستف کلمب، در پی کشف قاره‌ای جدید (به نقل از لنو اشتراوس در تاریخ فلسفه‌ی سیاسی) و در جست و جوی سرزمین سیاسی ناشناخته‌ای، هم در نظریه و هم به‌ویژه در عمل کارآمد، بود.

اندیشه‌ای سیاسی که، برای گسست از سیاست کلاسیک (سنتی)، همه‌ی قوای آزمونی و مفهومی تاریخ گذشته و به طور عمده تاریخ سیاسی یونان و به‌ویژه روم باستان را، با تنها هدف نو آفرینی سیاستی جدید برای زمان خود، بسیج می‌کرد.

اندیشه‌ای سیاسی که می‌خواست اوضاع شوریده و نابسامان سرزمینی را تغییر دهد. شبهه جزیره‌ای که متفرق و منقسم بود و در اشغال یا زیر سلطه‌ی قدرت‌های خارجی (فرانسوی، اسپانیایی، پاپ و غیره) قرار داشت. حاکمیت‌های محلی که در جنگ و جدال با هم در پی تشکیل دولت-ملتی مستقل، متحد و نیرومند، که بعدها ایتالیا نام گرفت، بودند. چنین شرایطی زمینه‌ساز برآمدن اندیشه‌ی سیاسی ماکیاولی گردید.

اندیشه‌ای سیاسی که اصول بنیادی خود را از مایه قدرت و ترقی شهرهای دوران باستان (آتین و روم) برمی‌گرفت: از مقوله‌هایی چون فضیلت *virtù*، اقبال *fortuna*، قوانین *leggi*، نهادها *ordini* و از آداب و رسوم نیک که نزد ماکیاولی تعیین‌گری ویژه‌ی خود را داشتند... هم‌چنین در زمانی که برای دفاع از خود، شهرهای ایتالیای غیر متحد در دشمنی و رقابت با هم دست به دامن مزدوران وابسته به قدرت‌های خارجی برای حل و فصل اختلاف‌های میان خود می‌شدند، دبیر فلورانس، برای نخستین بار، طرح برپاساختن سپاهی دفاعی، اصیل، بومی، "ملی" و برخاسته از خود شهروندان را در میان می‌گذارد.

اندیشه‌ای سیاسی، سرانجام، که آشکارا جمهوری‌خواه بود: نه موناشرشی و نه آرسنوکراسی، نه حکومت فردی و نه حکومت بزرگان، نه خودکامگی و نه آناشرشی. اما جمهوری چون یک فرایند سیاسی و اجتماعی پیچیده، بازگشت‌پذیر، نابودشدنی، ناپایدار ولی **همواره و هم‌زمان آزاد و پرتعارض**. جمهوری چون شکلی که از میان همه‌ی شکل‌های دیگر، تنها حکومت به واقع آزاد است. به راستی آزاد است از این رو که **در اصل آزادی** و بنابراین در **اصل** جمهوری، اختلاف و ناسازگاری میان توده‌ی مردم و بین مردم و بزرگان وجود دارد و عمل می‌کند. با این افزوده که این اختلاف‌ها و تعارض‌های اجتناب‌ناپذیر، اگر از راه قوانین و نهادها سامان نیابند، می‌توانند به نفاق مرگبار انجامند و جامعه را به نابودی کشانند.

ماکیاولی، در لحظه‌ای از تاریخ، تلاش کرد که در اندیشه‌ی سیاسی راهی تازه گشاید. مسیری که به گواهی خود او بسی پرخطر بود. آیا او در آغاز پیش‌گفتار آشکارا به زبان نمی‌آورد که «بی تردید راه پر مشقتی را در پیش می‌گیرم»؟ از این رو، اندیشه‌ی ماکیاولی، در زمان خود او، به معنای نیچه‌ای مفهوم، چه بسا «نابهنگام» و زودرس بود. امروزه اما، مقوله‌های سیاسی برخاسته از متفکر فلورانس، که به‌ویژه در ابتدای **گفتارها** طرح می‌شوند، پس از گذشت پنج قرن از تبیین آن‌ها، همواره فعلیت خود را از دست نداده‌اند.

گفتارها، پس از برکناری ماکیاولی از سمت منشی دوم دولت-شهر فلورانس، بین سال‌های ۱۵۱۲ تا ۱۵۱۸ به رشته‌ی تحریر درمی‌آیند و هم‌چون کتاب مشهور دیگر او، **شهریار**^۲، پس از درگذشت نویسنده منتشر می‌شوند. سه تفاوت اصلی بین این دو اثر ما را به معنا و پروبلماتیک **گفتارها** بیشتر آشنا می‌سازند.

نخستین تفاوت در این است که **شهریار** روی سخنش با پادشاهان و پادشاهی است، در حالی که گرانیگاه **گفتارها**، پرسش جمهوری (رژیم دلخواه ماکیاولی)، مدیریت امور مشترک و چگونگی پاسداری از آن‌هاست. به

بیانی دیگر، موضوع گفتارها، به ویژه در پیش‌گفتار و دو فصل نخست این کتاب، مطالعه‌ی رژیم جمهوری در خاستگاه و تکوین تاریخی‌اش، در معنا و ویژگی‌هایش و سرانجام در توانایی‌ها و ناتوانایی‌هایش می‌باشد:

من در شهریار بحثِ جمهوری را کنار می‌گذارم، چون در جایی دیگر [کتاب گفتارها] به گستردگی بدان پرداخته‌ام. در شهریار موضوع کار من رژیم موناشرشی است... و این که چگونه موناشرشی‌ها می‌توانند حکومت کنند و خود را نگهدارند. (شهریار، فصل دوم).

دومین تفاوت در این است که سوژه‌ی شهریار درباره‌ی سیاست‌ورزی حاکمان برای پاسداری از حکومت خود است در حالی که موضوع گفتارها، چون نوشتاری نظری - سیاسی، بررسی انتقادی معنا و مفهوم «سیاست» و پروبلماتیک‌های آن از نگاهی تاریخی است. در گفتارها، نظریه‌های گوناگون درباره‌ی انواع رژیم‌ها، در تفاوت‌ها و تضادهای‌شان، مورد تأمل قرار می‌گیرند و پرسش اصلی فلسفه‌ی سیاسی در همه‌ی زمان‌ها به بحث گذارده می‌شود: شهر خوب و دلخواه کدام است و در چنین شهری چگونه می‌توان «خیر مشترک را برای هر کس فراهم نمود»؟ و این را مستقل از هر گونه قدرتی برین، استعلائی، مذهبی یا سکولار، مستقل از هر نیرویی یا قدرتی به غیر از توانائی و شور خودِ مردمان جامعه، با اختلاف‌ها و ناسازگاری‌های‌شان، با خلق و خوی‌ها و جنجال‌های‌شان، با افشاگری‌ها و متهم کردن‌های‌شان، به وجود آورد؟ این همانی است که اندیشه‌ی سیاسی ماکیاولی را، چون راهی نوین، از فلسفه‌ی سیاسی کلاسیک، که بر آشتی، سازگاری و یگانگی استوار است، متمایز می‌سازد.

سرانجام سومین تفاوت در این است که گفتارها اثری تفسیری و انتقادی از تاریخ سیاسی است. یعنی تاریخ پیش از مسیحیت به ویژه تاریخ روم در زمان جمهوری و آتن در دوران دولت-شهرها را مورد تأمل خود قرار می‌دهد. و این را ماکیاولی با هدف تأسیس مجدد اندیشه‌ی سیاسی نوین به منظور تغییر اوضاع نابسامان زمان خود انجام می‌دهد. برای او مهم این است که بشناساند و نشان دهد چرا جمهوری در روم در دوره‌ای از تاریخ‌اش پیروز می‌شود و چگونه می‌توان از تجارب آن برای پی‌ریزی سیاستی جدید در فلورانس که جمهوری‌اش ناکام شده است استفاده کرد. همان‌گونه که از نام کتاب (گفتارها درباره‌ی دهه‌ی اول تیت لیبو) بر می‌آید، مطالعه و تفسیر آزاد اثر تاریخی این مورخ بزرگ ایتالیائی (۵۹/۶۴ پیش از میلاد - ۱۷ پس از میلاد) موضوع کار متفکر فلورانس‌ی در دهه‌ی اول ۱۵۰۰ قرار می‌گیرد.

کتاب تیت‌لیبو، تاریخ روم از ابتدای تأسیس، شامل ۱۴۲ جلد است که ماکیاولی ۱۰ جلد اول آن (دهه اول) را مورد بررسی خود قرار می‌دهد. اثر ماکیاولی به طور عمده شامل مجموعه گفتارهایی است پیرامون تجارب تاریخ سیاسی روم، از ابتدای شکل‌گیری آن تا امپراطوری آگوست یعنی تا آغاز مسیحیت. به بیانی دیگر دورانی را در برمی‌گیرد که روم در جمهوری می‌زیست. ماکیاولی، بنابراین، در تلاش برای ابداع یک اندیشه‌ی جمهوری‌خواهی آزاد و درخورِ زمانه‌ی خود و در صورت امکان زمان‌های پس از خود، توجه به لحظه‌ی تاریخی ویژه‌ای از تاریخ روم دارد.

با حرکت از مقوله «سوژه سیاسی»، که در اندیشه‌ی سیاسی مدرن نقشی مرکزی ایفا می‌کند، گفتارها را می‌توان به‌طور خلاصه چنین توصیف کرد: اگر سوژه شهریار اقتدار و حکومتِ موناشرشیک با دورنمای تشکیل دولتی (Stato) واحد، نیرومند و مستقل است، سوژه‌ی سیاسی گفتارها بیشتر توده‌ی مردم (popolo)، بی‌شماران (multitude) و یا عوام در تعارض و کشمکش‌های‌شان با بزرگان است، با این هدف که در یک جمهوری آزاد، مردمان زیر بار سلطه‌ی حاکمان نمی‌روند.

در پیش‌گفتار کتاب گفتارها، ماکیاولی هدف خود را در این اثر چنین توضیح می‌دهد: کشف نمونه‌هایی در تاریخ سیاسی شهرهای باستان، به ویژه در تجربه‌ی جمهوری روم، به کمک تاریخ تیت‌لیبو، الهام گرفتن از آنها برای تبیین قوانین و نهادهای مناسب به منظور عمل سیاسی در زمان حال. در این تلاش نوآفرید خود، ماکیاولی به

دنبال تقلید صاف و ساده‌ی تجربه‌ی تاریخی سپری‌شده نیست، بلکه با حرکت از چنین آزمونی، تلاش می‌کند از راه بسیج و به کار انداختن درس‌های گذشته مسیری جدید برای آینده بگشاید.

گفتارها شامل سه جلد می‌باشند. جلد نخست به طور عمده درباره‌ی بنیان‌گذاری شهر در مبارزه و ستیز است. درباره‌ی آن‌هائی که به قدرت می‌رسند و رژیم دلخواه را برقرار می‌کنند و یا برای خیر عمومی دست به ایجاد قوانین و نهادها می‌زنند... و یا کسانی که برای حفظ و تقویت قدرت خود مخالفان‌شان را از میان بر می‌دارند. موضوع جلد دوم به طور عمده در باره‌ی جنگ‌ها و مناسبات بین دولت‌ها است. و جلد سوم، در تناسب با اندیشه‌ای که می‌خواهد نوآوری کند، شامل ملاحظات نوین در باره‌ی بنیادهای دولت و مذهب می‌شود. همان گونه که در ابتدا توضیح دادیم، ما در این بحث بر روی کتاب اول و به‌ویژه بر پیش‌گفتار و دو فصل نخست آن خوانش خود را قرار داده‌ایم.

چند اصل را می‌توان در این بخش از **گفتارها** برجسته کرد. یکی، گسست از ایدئولوژی «وفاق اجتماعی» است که از ذهنیت وفاق پایدار شهروندان، از ایده صلح و وحدت جاویدان (اجتماعی و ملی)، که همواره بر فلسفه‌ی سیاسی کلاسیک مسلط بوده است، برمی‌خیزد. ماکیاوولی اما برداشت کاملن دیگری از «سیاست» بر اساس به رسمیت شناختن تضاد، اختلاف و *tumultes* و *جنجال* فراگیر در جامعه دارد (**گفتارها**)، کتاب اول، به‌ویژه در فصل‌ها دوم و چهارم تا هفتم و فصل هفدهم). موضوع مهم دیگر، جمهوری چون «خیر مشترک» است، که البته دیسکور جدیدی در فلسفه‌ی سیاسی نبوده اما نزد ماکیاوولی بیشتر از کشمکش و جوش و خروش انسان‌ها بر می‌خیزد تا تنها از حقوق، قانون‌گذاری و یا نهادسازی. کشمکش و جوش و خروش، نه تنها بین توده مردم و بزرگان بلکه هم چنین در درون خود مردم. سرانجام، ماکیاوولی تاریخ را برآیند رویدادهائی می‌بیند که خاستگاه‌شان در عمل‌کرد بشری قرار دارد. در این جا، هیچ نیروی برین یا تعالی وجود ندارد، همه چیز درونی و ذاتی (اندرباش) است. و این همانی است که در دوران سلطه‌ی تام و تمام مسیحیت در اروپا، اندیشه‌ی ماکیاوولی را «لائیک» یا غیر دینی و به گونه‌ی مشخص ضد تئولوژیک می‌سازد. روسو و اسپینوزا به راستی بر روی این سیمای اصلی اندیشه‌ی سیاسی غیر مذهبی و ضدتوکراتیک (دین‌سالاری) ماکیاوولی انگشت می‌گذارند. با تأمل بر **گفتارها**، از اندیشه‌ی سیاسی گسست ماکیاوولی چه درس‌هایی برای نقد دریافت امروزی از «سیاست» و «سیاست‌ورزی» می‌توان گرفت؟ در هفت عنوان اصلی آن‌ها را تبیین می‌کنیم.

۱- ابداع سیاستی نوین

این سیاست نوین اکتشاف قاره‌ای جدید بسان کلمب است: هموار کردن راهی نوین و ناشناس در جست‌وجوی دریاهای *ناشناخته* (کتاب اول، *پیش‌گفتار*) در امور سیاسی. ابداع سیاست نوینی است که درباره‌ی آن تا کنون فکری نشده و عملی انجام نگرفته است: سیاستی در گسست از سیاست‌های ناکام گذشته، خارج از راه‌های در پیش گرفته شده و شکست خورده‌ی تاکنونی... این است کارزار سیاسی سترگ ماکیاوولی با چشم‌انداز تدارک شرایط برآمدن دولت-ملتی ایتالیائی، جمهوری‌خواه، آزاد، نیرومند، متحد، یکپارچه و مستقل از قدرت‌های سیادت‌طلب اروپائی... این است پیکربندی کلی اندیشه‌ای سیاسی، نوین و مدرن، در سپیده دم نیمه‌ی دوم هزاره‌ی دوم میلادی در غرب.

۲- بسیج گذشته برای تغییر اوضاع کنونی

قاره‌ی جدید ماکیاوولی، ماجرای اکتشافی است که قطب‌نمای یونانی-رومی خود را هیچ‌گاه رها نمی‌کند. این رهنما همان تجربه تاریخی گذشته‌ی دوری است که همچنان می‌تواند فعال شود، امروزی گردد. یکی از تکبودی‌های ویژه‌ی اندیشه‌ی سیاسی ماکیاوولی، شیوه‌ی نوآورانه‌ی او در بسیج نیروها و توانش‌های تاریخ باستان، یونانی و به‌ویژه رومی، برای ابداع یک اندیشه‌ی سیاسی جدید و یک پراتیک سیاسی جدید است. یک «عمل سیاسی» جدید که از توانائی تغییر اوضاع امروز و آینده به سوی «خیر مشترک» و «نفع عمومی» (کتاب اول، *پیش‌گفتار*) برخوردار باشد. از این گونه «بازگشت جاودان» به سرچشمه‌ها، به جهان سیاسی باستان پیش از مسیحیت، به *Politéia* یونانی، به *Res publica* رومی، به زمانه‌ی خدایان و دولت-شهرها... چه می‌توان دریافت کرد؟ باید چنین فهمید که هدف ماکیاوولی به هیچ رو بر سر تماشای گذشته‌ای دور، مراقبه بر تاریخی

پایان یافته، بازگشت به یا ازسرگرفتن «همان»، تقلیدی ساده و ناب و جزمیتی نوستالژیک نبود. این را نیچه، خواننده‌ی بزرگ ماکیاولی، خوب درک کرده بود. او که بارها هم‌سوئی خود را با اندیش‌مند فلورانس در بازگشت به دوران باستان اعلام می‌داشت. اما این بازگرد تنها و به طور عمده به معنای بیدار کردن کارهای نیکی گذشته‌ای نبود که ایدئولوژی مسیحی مسلط زمانه نهان می‌ساخت. موضوع بر سر به کارگرفتن انتقادی تاریخ از راه فهم معنا و روح آن بود. ماکیاولی در همان پیش‌گفتار با روشنی بر کمبود شناخت‌های واقعی تاریخی تأکید می‌کند: تاریخی که معنای حقیقی آن و یا روح آن را به راستی درک نمی‌کنیم. کوشش او در این بود که آزمون تاریخی را در خدمت سیاستی که باید در زمان حال فرارسد قرار دهد.

۳- سلطه‌ناپذیری

قاره جدید مورد نظر ماکیاولی، ایتالیا نوینی بود که می‌بایست دوباره تأسیس شود. سرزمینی متحد، مستقل و به‌ویژه آزاد از تصرف و تجاوز بیگانه، از سلطه‌ی قدرت‌های خارجی و داخلی، که مانع هر گونه وحدت و رهائی کشور می‌شدند. رد سلطه نیروهای خارجی، خواست استقلال، وحدت و نیرومندی کشوری آزاد و منکی به خود... یکی از ستون‌های اندیشه سیاسی ماکیاولی چون متفکر پیشرو نظریه دولت-ملت مدرن را تشکیل می‌داد. اما سلطه‌ناپذیری ماکیاولی تنها محدود به مناسبات با دنیای خارج نمی‌شد بلکه دنیای پر تضاد درونی یعنی مناسبات اجتماعی در درون خود جامعه را نیز در بر می‌گرفت. این که در هر جامعه‌ی بشری، از جمله حتی در جمهوری آزاد، بالائی‌ها همواره خواهان اعمال سلطه بر مردماند و پائینی‌ها نیز نمی‌خواهند بر آنها سلطه اعمال شود. رژیم آزاد ماکیاولی جمهوری مردمانی است که نمی‌خواهند زیر بار سلطه و فرمان روند: سلطه‌ی یک فرد، سلطه بزرگان و به طور کلی سلطه از هر سو و حتی از سوی بخشی از درون خود.

بی تردید، با در نظر گرفتن دو رده از شهروندان [اشراف و توده]، ناگزیر باید بپذیریم که رده اول [یعنی اشراف] خواست بزرگی برای اعمال سلطه وجود دارد، و در رده دوم [یعنی مردم، بیشماران]، تنها این خواست وجود دارد که زیر سلطه قرار نگیرند. در نتیجه [در چنین جمهوری] اراده برای زندگی در آزادی وجود دارد.
(گفتارها، کتاب اول، فصل دوم).

۴- نیروی تأسیس کننده

قاره جدید ماکیاولی تأسیس می‌شود و بر قانون اساسی constitution استوار می‌باشد. توانائی و پایداری شهرهای باستان - چون نمونه‌های روم، اسپارت و آتن - از نظر ماکیاولی، تنها مدیون قوانین و نهادهایی بودند که نقش تأسیس‌گر و ایجادکننده از اساس داشتند. این قدرت مؤسسان می‌تواند محصول اقدام قانون‌گذاری فرزانه یا برآمد عمل مشترک انسان‌هائی باشد که برای خود قوانین و نهادهایی ایجاد می‌کنند و امور خود را خود در دست می‌گیرند و یا حتی می‌تواند پی‌آمد امر اتفاق و رویدادی باشد که تاریخ ساز و موجب تغییرات بنیادین می‌شوند. اما هیچ تأسیسی و هیچ قانون اساسی، به باور ماکیاولی، مقدس و جاویدان نیستند. قانون اساسی و نهادها هیچ‌گاه به طور کامل استوار، پابرجا و پایدار نیستند. آنها می‌توانند، در درازای تاریخ، با گذشت زمان و برآمدن تغییر و تحول در آداب و رسوم انسان‌ها و بر اثر عوامل مختلف، چون هر ساخته بشری در این جهان، بی‌اعتبار و منسوخ شوند. در نتیجه نیروی تأسیس کننده می‌تواند بهتر شود و یا تغییر کند، تصحیح و ترمیم و یا حتی ملغا شود، و این‌ها همه با تمامی خطرهای ریسک‌های شان. قانون اساسی می‌تواند به عکس خود تبدیل شود، روی به تباهی و انحطاطی متوالی و یا ادواری رود. نیروی تأسیس‌کننده حتی می‌تواند صاف و ساده، از بین رفته و نابود شود. اما مناسب‌ترین نیروی تأسیس‌کننده همانا، از دید متفکر فلورانس، جمهوری است که بهترین شکل مدیریت کشور می‌باشد، از جمله بدین علت که چون آزادی را اصل خود قرار می‌دهد قادر است خود را همواره به زیر پرسش برد و در نتیجه خود را تغییر داده و احتمالاً اصلاح سازد.

جمهوری‌ها، بر عکس [دیگر رژیم‌ها]، با این که قانون اساسی کاملی ندارند، اما از اصول طبیعتاً نیکی برای تبدیل خود به بهترین رژیم‌ها برخوردارند. از این روست که من می‌گویم این جمهوری‌ها به کمک رویدادها قادر به یهسازی خود می‌باشند.

این حقیقتی است که رفرم‌ها هیچ‌گاه بدون خطر نخواهند بود، چون هرگز مردمان بی‌شمار تن به پذیرش قانونی جدید برای تغییرات اساسی در دولت [Stato] نمی‌دهند مگر آن که ضرورت آن‌ها را به شدت احساس کرده باشند. حال این ضرورت تنها زمانی خود را محسوس می‌کند که همراه با خطر باشد. جمهوری، در نتیجه، به سادگی می‌تواند نابود شود پیش از آن که قانون اساسی‌اش به کمال رسیده باشد. (گفتارها، کتاب اول، فصل دوم).

خلاصه کنیم: قانون اساسی خوب، که قانون اساسی رژیم جمهوری است، که در عین حال نیز به دور از کمال می‌باشد، نسبت به دیگر رژیم‌ها دارای این برتری است که از توانائی و نیروئی یکتا برخوردار است که این رژیم را قادر می‌سازد که خود را زیر پرسش برد، تغییر دهد و تصحیح و تکمیل نماید... و این همه با همراهی و به یاری حوادث و رخدادها. این امر البته ممکن نیست مگر این که مردم نیز آزادانه و آگاهانه همراهی و مشارکت کنند. اما در این راه، هیچ تضمینی برای فرجامی کامل و بدون نقص وجود ندارد، زیرا در اندیشه‌ی سیاسی ماکیاولی، هیچ فرجام‌شناسی، نه مذهبی و نه سکولار، در مورد جهانی و غایتی بهتر وجود ندارد.

۵- نیروی بیشماران، آزادی، ناسازگاری

قاره جدید ماکیاولی، در عین حال، توانمندی بیشماران در آزادی و ناسازگاری است. رژیمی است که خود را از موناشرشی - حکومت فردی - از آریستوکراسی - حکومت اشراف - متمایز می‌سازد، که قانون اساسی دارد و مستقل است، که توسط قوانین و نهادها اداره می‌شود، که همواره باید بهسازی و نوسازی شود اگر نخواهد رو به افول و نابودی رود.

جمهوری توانائی بیشماران است. یعنی نیروئی که با آزادی خود، عمل خود، قوای خود، سخنوران خود، افشاگری و متهم کردن در ملاء عام و سلطه‌ناپذیری خود... دست به تأسیس قدرت خود می‌زند (قانون اساسی به خود می‌دهد)، قوانین و نهادها را ایجاد می‌کند و در نتیجه از راه نهادینه‌سازی (*ordini*)، امر عمومی *Res publica* را در دست می‌گیرد.

جمهوری در عین حال مخالفت کردن و اپوزیسیونی عمل کردن است، نبود وحدت و وجود چند دستگی و کشمکش بین بالائی‌ها (بزرگان) و مردم است، همان گونه که بین مجلس سنا و عوام *plèbe* در روم باستان وجود داشت. و این آن چیزی است که به باور ماکیاولی جمهوری را نیرومند و پرتوان می‌سازد.

جمهوری سرانجام آزادی است و اصل آزادی در وجود خلق و خوی‌های *humeurs* مختلف، ناآرامی‌ها، هیاهو، داد و فریاد، افشاگری‌ها، متهم کردن‌ها، مشاجره و نزاع در میدان شهر و در ملاء عام است.

که تفرقه بین سنا و مردم در جمهوری روم شرط آزادی و نیرومندی بود.
من معتقدم که نکوهش‌گران اختلاف سنا و مردم چیزی را محکوم می‌کنند که اصل آزادی را تشکیل می‌دهد و اینان بیشتر تحت تأثیر داد و فریادهای تصادفی در ملاء عام‌اند تا نتایج خوبی که این اختلاف‌ها به بار می‌آورند.
هر جمهوری به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش بزرگان و بخش مردم و همه‌ی قوانین موافق آزادی از اختلاف و اپوزیسیون این دو بخش به وجود می‌آیند. (گفتارها، کتاب اول، فصل چهارم).

چه بسیار ضروری‌اند امکان متهم کردن در یک جمهوری برای پاسداری از آزادی. باید اختلافات بین سنا و مردم را چون ایشکالی ضروری برای رسیدن به بزرگی جمهوری روم دانست. افزون بر دلالتی که تا کنون شمرده‌ایم، که ثابت می‌کنند تا چه اندازه اتوریته سخن‌وران برای پاسداری از آزادی ضروری بودند، بسیار ساده می‌توان درک کرد که جمهوری از وجود آزادی و توانائی متهم کردن و افشاگری بهره می‌برد. (گفتارها، کتاب اول، فصل ششم).

۶- آسیب‌پذیری سیاست

سرنوشت رژیم‌ها همواره نامعلوم و نامعین است. این‌ها حتا، با وجود قانون‌ها و نهادهای استوار و شایسته، با وجود برخورداری از فضیلت *virtu* و اقبال *fortuna*، هیچ‌گاه در پناه انحراف، انحطاط و فروپاشی نیستند. آزادی همواره در معرض بازگشت سلطه، انقیاد و اسارت قرار دارد. جمهوری حتا می‌تواند نابود شود. «سیاست» نزد ماکیاوولی همواره آسیب‌پذیر و به گونه‌ای همیشه ناپایدار یا لرزان است. آن چه که می‌تواند رژیم‌ها را از خطر تباهی و نیستی دور کند، اتکاً مسئولان یا بانیان آن‌ها بر مردم است، زیرا که مردم بیشتر به منافع عمومی پای‌بنداند تا به منافع خصوصی. در نتیجه، با استناد به این فرمول ماکیاوولی، برترین دژ دفاعی برای یک رژیم همانا تکیه‌گاه مردمی آن است.

اما خود این امر نیز، یعنی اتکا به توده‌های مردم، آسیب‌پذیر است زیرا که مردم دمدمی‌مزاج و بی‌ثبات‌اند. "هیچ چیز سیارتر و سبک‌تر از بیشماران نیست، مردمانی که می‌پندارند دست به منافع خود یافته‌اند در حالی که داوطلبانه دست به نابودی خود می‌زنند". این را ماکیاوولی نیم سده پیش از گزاره بنام اتین دولابوئسی طرح می‌کند، آن جا که او در اثر خود به نام *گفتار درباره‌ی اسارت داوطلبانه*، این پرسش را طرح می‌کند: چگونه است که انسان‌ها داوطلبانه دست به بندگی خود می‌زنند ولی تصور می‌کنند که برای رستگاری خود عمل می‌نمایند؟ آسیب‌پذیری، در عین حال، از آشفتگی و اختلاف درونی، که اجتناب‌ناپذیر و ضروری‌اند، که «اصل» و سرچشمه آزادی در هر جامعه را تشکیل می‌دهند، برمی‌خیزد. آزادی، نزد ماکیاوولی، افزون بر مفهوم استقلال کشور یا دولت-شهر، به معنای آزادی ابراز خلق و خوی‌های مختلف، آزادی جنب و جوش و شوریدن (آشوب‌ها *tumultes*)، آزادی متهم کردن در پیشگاه مردم و در ملاء عام *accusations*، آزادی مشاجره، جدل، و جزو آن است. در جمهوری، دعوا و ستیز بین سلطه‌طلبان و سلطه‌ناپذیران، اختلاف و تضاد بین مردم و حاکمان از یکسو و در درون خود مردم (بیشماران) از سوی دیگر همیشه و ناگزیر بروز می‌کنند. این‌ها همه جمهوری را آسیب‌پذیر می‌سازند و در نتیجه قانون‌گذاری و نهادسازی به منظور ساماندهی چنددستگی اجتماعی برای پاسداری از جمهوری و آزادی‌ها را ضروری می‌سازند.

زمانی که فساد، انحطاط و رشد نابرابری‌های برخاسته از توزیع و یا کسب ناعادلانه ثروت در کشور حاکم می‌شوند، زمانی که عشق به آزادی‌ها، قوانین و ارزش‌های پاسدار همین آزادی‌ها و قوانین نابود می‌شود و سرانجام زمانی که گرایش به اسارت بر مردم چیره می‌شود، آن گاه است که پایان جمهوری و آزادی‌ها و برآمدن استبداد و جباریت فرا می‌رسند.

اگر دستاوردهای شهر (کشور، جامعه) آسیب‌پذیرند، اگر همیشه بیم نابودی جمهوری می‌رود و اگر قهر، فساد و خُلق و خوی‌های مختلف هیچ‌گاه از میان رفتنی نیستند... این همه را اما نباید به معنای سر فرود آوردن در برابر واقعیت انگاشت. «بدبینی» نسبت به اوضاع و احوال، یک روی ماکیاوولی را تشکیل می‌دهد که روی دیگر او، «امیدواری» و ستایش از جمهوریت در آزادی و فراخوان به عمل و اقدام ممکن برای تغییر وضع موجود است.

۷- چندمعنائی و پیچیدگی سیاست

نزد ماکیاوولی با دریافتی از «سیاست» روبه‌رو هستیم که چندگانگی، چندمعنائی و پیچیدگی را ملکه و راهنمای خود قرار می‌دهد. امروزه در دنیایی که «توتالیتریس‌م‌های فکری» از «سیاست» تعریف‌ها و برداشت‌هایی یکجانبه، یکخطی، دوگانه‌انگار - دینی و ایدئولوژیکی - ارائه می‌دهند، بهتر می‌توان دست به خوانشی دیگر و نوین از اندیشه‌ی دبیر فلورانس برای انکشاف سیاستی دیگر زد. چه اوست که هر سیاست مبتنی بر طبیعت و انسان‌شناسی (آنتروپولوژی) حقیقی را زیر سؤال می‌برد. او ست که بر ناپایداری حکومت‌ها، دولت‌ها، قدرت‌ها و به طور کلی بر همه‌ی مقوله‌ها و داده‌های «سیاست»، که مبتنی بر تقسیم و تجزیه اجتماعی، چنددستگی و نبود وحدت گوهرین و بنابراین بر وجود بی‌ثباتی، تزلزل، تضاد و تعارض در همه‌ی چیزهای بشری است، انگشت می‌گذارد، و این همه را او در دنیایی می‌بیند که توسط هیچ نیرویی برین، هیچ خواستی خدایی (مشیتی الهی) و هیچ ذاتی آسمانی یا زمینی اداره و هدایت نمی‌شود.

به گفته‌ی کلود لوفور، در اثر خود به نام: کارکرد اثر ماکیاوولی^۴، اندیشه‌ی سیاسی ماکیاوولی، به راستی، پادزهر یا نوشداروی هر سیاستی است که می‌خواهد وجود اختلاف، تضاد و تعارض اجتماعی را از میان بردارد و آینده تابناک را نوید دهد. هیچ چیز در مسائل و امور انسانی، مسلم، قطعی، ایمن، ثابت و پابرجا نیست، و در عین حال نیز مقدر و حک شده برای همیشه چون سرنوشتی ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر نمی‌باشد. سیاست ماکیاوولی، عمل‌کردی است که می‌تواند با «اقبال» (fortuna) بازی کند به جای این که بگذارد «اقبال» با او بازی کند.

بدین سان، اگر بتوان از «امروزی» بودن اندیشه ماکیاوولی در زمان حال سخن راند، می‌بایست آن را، به دیده‌ی ما، در همین برداشت از ناپایداری و آسیب‌پذیری و چندگانگی سیاست و قدرت پیدا کرد، دریافتی که در بی‌ثباتی، نامسلمی، نامعلومی، نا استواری «چیزهای سیاست» و به طور کلی در آنی که یونانیان باستان کایروس Kairos می‌نامند، تبیین می‌شود. می‌بایست آن را در اندیشه‌ای غیرمسیحائی، چه دینی و چه سکولار، جست و جو کرد، که در عین حال می‌خواهد نوبنیادگر و نو آور عمل سیاسی چون شرط‌بندی، چون ماجرائی نوآفرین و بی‌پیشینه، در پی کشف دریاها و زمین‌های ناشناخته باشد. اندیشه‌ای که ناسازگاری، آسیب‌پذیری و سلطه‌ناپذیری در «سیاست» را در مرکز دلمشغولی نظری و عملی خود قرار می‌دهد و در نتیجه و از این رو نیز، بیش از هر زمان دیگر در گذشته، در زمانه‌ی پر آشفته و پر ابهام ما، امروزی است.

در پایان این جستار و چون نتیجه‌گیری، امروزه یعنی پانصد سال پس از عصر ماکیاوولی، چه می‌توان درباره‌ی «فعلیت» اندیشه‌ی سیاسی او بر زبان آورد؟

اوضاع جهان امروز از هر جهت متفاوت از دورانی است که امیرنشینان (شهرواران) در ایتالیا فرمان‌روائی می‌کردند. اروپا زیر سلطه خودکامگی قرار داشت و غرب در آستانه‌ی مدرنیته و شکل‌گیری دولت-ملت‌ها می‌زیست. این گواه ما را به طرح پرسش‌هایی و می‌دارد. آیا افکار بدیع ماکیاوولی، که در زمانه‌ی او «سیاست» را پرسش‌انگیز و مسأله‌انگیز (پروبلماتیزه) می‌کرد، چنان سرزنده است که بتواند در تغییر اوضاع و احوال ما به کار آید؟ اگر چنین است، روی چه مفاهیمی از این اندیشه یا فلسفه سیاسی می‌توان تأکید کرد؟

در این نوشتار، با توجه به تنگنای آن، ما تنها به برشمردن چند مقوله‌ی اصلی در اندیشه‌ی سیاسی ماکیاوولی، که بی‌گمان تمامی واژگان مفهومی او را در بر نمی‌گیرند، پرداختیم. آن‌ها عبارتند از: سلطه‌ناپذیری، قدرت تأسیس‌گر، ناپایداری سیاست، اتفاق و رخداد در سیاست، نیروی بیشماران، آزادی چون اصل و ناسازگاری و اختلاف چون اساس جمهوریت. ما بر این باوریم که در پرتو این مفاهیم فلسفی - سیاسی و همچنین دیگر مفاهیمی که ماکیاوولی به گونه‌ای دیگر بازبینی و تعریف مجدد می‌کند، اندیشه‌ی سیاسی او همواره فعلیت خود را از دست نداده و به زمان ما تعلق دارد، از برای تغییر اوضاع همین زمان. اندیشه‌ی سیاسی ماکیاوولی قابل بسیج است برای آن‌هائی که امروز در جست و جوی راهی نوین هستند، برای آن‌هائی که می‌خواهند به گونه‌ای دیگر سیاست را بی‌اندیشند و بدان عمل کنند، برای آن‌هائی که در پی فراهم نمودن شرایط برای فرا رسیدن سیاست‌رهای شایسته دوران ما هستند. به معنایی، اگر بتوان گفت، بسان آن چه که ماکیاوولی در زمان خود می‌خواست: رهایی دنیای خود از سلطه‌ها.

می‌دانیم که امروزه، تغییرات گونه‌گون در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی (در سطح ملی و بین‌المللی) شرایط عینی و ذهنی رهایی انسان‌ها را به صورتی اساسی دگرگون کرده‌اند. می‌دانیم که فرایند جهانی‌شدن، که امروزه سرمایه‌دارانه است، و فرایند افول دولت-ملت‌ها، که پیامد مستقیم اولی است، بیش از پیش تبدیل به پدیدارهای برگشت‌ناپذیر عصر ما شده‌اند. زوال یا پایان سوسیالیسم‌های دولتی سده‌ی بیستم در نظریه و عمل؛ تحولات سرمایه‌داری، تغییرات در حوزه‌ی کار مولد انسانی و تقسیم کار با رشد تکنولوژی‌های جدید و دگرگونی در طبقه‌بندی‌های سنتی اجتماعی؛ خطر نابودی محیط زیست چون موضوعی حیاتی برای پایداری بشریت و همچنین بیداری بنیادگرایی‌ها، ناسیونالیسم‌ها و پوپولیسم‌های راست و چپ... برخی ویژگی‌های دوران ما را تشکیل می‌دهند. ما امروزه با برآمدن قدرت‌هایی جدید، اقتصادی و نظامی، جهانی و منطقه‌ای، رو به رو هستیم

که در رقابت با هم، در برابر هم و یا در ائتلاف با هم، دست به جنگ، ستیز، سلطه و ستم بر مردمان جهان می‌زنند. ما در عین حال، در همه جا، و این پدیداری نوین نبوده چون در زمان ماکیاولی نیز با شدت ابراز وجود می‌کرد، با برآمدن دین، تاریک‌اندیشی و ناخت و تاز تتوکراسی‌ها، بنیادگرائی‌های دینی، اسلامی، مسیحی و غیره رو به رو می‌باشیم. این‌ها همه امروزه چشم‌انداز جدید ژئوپلیتیک دنیای ما که در بسی جهات از جهان محدود ماکیاولی در نیمه‌ی هزاره دوم متفاوت است را تشکیل می‌دهند.

در چنین شرایط تاریخی، امروز، پرسش سرنوشت‌ساز و حیاتی تجدیدبنای یک اندیشه سیاسی یا یک فلسفه سیاسی شایسته و درخورِ زمان ما طرح می‌شود. با وام گرفتن از جورجیو آگامبن (در نوشتاری زیر عنوان *هدف‌ها بدون فرجام‌ها - یادداشت‌هایی بر سیاست*)^۵، از خود می‌پرسیم که با توجه به فروپاشی سیستم توتالیتار، با بحران جهانی دموکراسی نمایندگی - سرمایه‌داری، با افول دولت-ملت‌ها و با دگرگونی‌ها در دنیای کار و در صف‌بندی طبقاتی و اجتماعی... آیا فلسفه‌ی سیاسی رها شده از سلطه و انقیاد ایدئولوژی‌های گذشته، سرانجام قادر خواهد شد که وظیفه‌ای سترگ در برابر خود قرار دهد، یعنی با ابداع مفاهیمی نو و پراتیک‌هایی نو، که مناسب اوضاع و احوال زمانه باشند، دست به تأمل و تفکر در باره‌ی چالش‌های بزرگ دوران ما زند؟ آیا ما امروزه در سده‌ی بیست و یکم، در گونه‌ای شرایط بحرانی مشابه «لحظه ماکیاولی» قرار نداریم؟ اگر آری، پس، با وام گرفتن از فرمول مشهور مارکس و انگلس در *مانیفست* در باره‌ی *شیخ کمونیسم*، باید تعیین کنیم که در چه چیز روح ماکیاولی در جهان کنونی در گشت و گذار است؟

به دیده‌ی ما، این فلسفه‌ی سیاسی نوین که در برآمدن آن باید تلاش کرد، این *قاره‌ی جدید یا اوتوپیا* سیاسی که در اکتشاف آن باید دل به دریاها و اقیانوس‌ها زنیم، به ضروره باید مفاهیم خود را از نو بنیان نهد، تا چون یک فلسفه‌ی سیاسی بتواند باقی بماند و ادامه‌ی زندگی دهد. امروزی بودن و فعلیت اندیشه‌ی ماکیاولی، بسان امروزی بودن اندیشه‌ی اسپینوزایی، مارکسی، نیچه‌ای... در این است که مفاهیم ابداعی این متفکران در زمان حیات‌شان هم‌چنان از توانایی کارآمدی در زمان ما برخوردار می‌باشند و در نتیجه می‌توانند در شرایط کنونی به یاری ما آیند، و این نه برای انجام یک نسخه‌برداری جزمی و دگماتیک از آن‌ها بلکه برای آفریدن مفاهیم سیاسی نوین و پراتیک‌های سیاسی نوین. از برای یک «سیاست» دیگر: سیاست رهایی.

یادداشت‌ها

۱: رهایش یا رهایی : Émancipation (به فرانسه)، Emancipation (به انگلیسی) و Emanzipation (به آلمانی)

2. *Machiavel - Discours sur la première décade de Tite-Live* –Toussaint Guiraudet. Berger-Levrault 1980.
3. *Machiavel - Le Prince*. Jean-Louis FOURNEL et Jean-Claude ZANCARINI. Quadrige Puf 2000.
4. *Le travail de l'œuvre*. Claude LEFORT. Gallimard. 1972.
5. *Moyen sans fins. Notes sur la politique*. Giorgio AGAMBEN. Rivages poche 2002.

کتاب‌نامه

1. *Histoire de la philosophie politique*. Leo STRAUSS et Joseph CROSEY. Quadrige Puf. 1994.
2. *Machiavel et la fragilité du politique*. Paul VALADIER. Éditions du Seuil 1996.
3. *L'enjeu Machiavel*. Gérard SFEZ, Michel SENELLART. PUF (CIPh) 2001.
4. *Machiavel et la fragilité du politique*, Paul VALADIER, Éditions du Seuil, 1996.
5. *La République*. PLATON. Trad. Georges LEROUX. GF-Flammarion, 2004.
6. *Les Politiques*. ARISTOTE. Trad. Pierre PELLEGRIN. GF-Flammarion 1993.
7. *Traité Politique*. SPINOZA. Trad. Laurent BOVE. Le livre de poche 2002.